

این کار یهود را دعوت کرد و با آنان قرار داد بست .^(۱) و مانند آن ، دیگر روایاتی است که در این باره وارد شده و می توان به کتاب اموال ابی عبید^(۲) و سیره ابن هشام^(۳) و فتوح البلدان بلا ذری^(۴) مراجعه نمود .

جمع بین این روایات و دیگر روایاتی که در این مجال وارد شده اقتضاء می کند که بگوییم : واگذاری همه زمینهای خیبر بدست رسول خدا (ص) بعنوان اینکه ولی امر مسلمین بوده انجام شده و زمینهای مفتوحة عنوة نیز مال مسلمانان بوده و تقسیم که در روایات آمده مربوط به عوائد و در آمد آنها بر حسب مصالح و احتیاجات بوده نه اینکه اصل زمین ها بعنوان ملک شخصی افراد ، تقسیم می شده است .

و آنچه که در بعضی از روایات بیان شده که پیامبر (ص) خمس آن زمینها را گرفت ، شاید بخاطر توهمی است که برای راویان پیدا شده که چون پیامبر (ص) بعضی از درآمد آن زمینها را در احتیاجات شخصی خود و خانواده اش مصرف نمود ، گمان کرده اند از بابت خمسی است که در آیه خمس بیان شده ، لذا گفته اند حضرت خمس آن زمینها را گرفت ، در حالی که ما قبلاً به اینکه در اصل و درآمد

(۱) و فيه ايضاً بسنده عن بشير بن يسار ايضاً : «ان رسول الله (ص) لما افاء الله عليه خيبر قسمها ستة وثلاثين سهماً جمع : فعزل للمسلمين الشطر ثمانية عشر سهماً يجمع كل سهم مائة ، النبي (ص) معهم له سهم كسهم احدهم وعزل رسول الله (ص) ثمانية عشر سهماً - وهو الشطر - لتوابعه وما ينزل به من امر المسلمين فكان ذلك الوطيح والكتيبة والسالام وتوابعها فلما صارت الاموال بيد النبي (ص) والمسلمين لم يكن لهم عمال يكفونهم عملها فدعا رسول الله (ص) اليهود فعاملهم .» سنن ابی داود ۱۴۳/۲ کتاب الخراج والفئ والامارة .

(۲) الاموال / ۷۰ و بعد آن .

(۳) سیره ابن هشام ۳/۳۶۴ .

(۴) فتوح البلدان / ۴۰ .

زمینهای مفتوحة عنوة خمسى باشد اشکال کردیم. در حقیقت باید گفت: چنین زمینهایی از اموال عمومی است که تحت اختیار امام واقع شده و در مالیات دیگر مالیات نیست. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به آنچه ما در باب خمس غنائم بیان کردیم، مراجعه شود.

گفتگو پیرامون چند محور:

با توجه به آنچه از فتاوی و روایات درباره زمینهای مفتوحة عنوة بیان کردیم، اکنون پیرامون چند محور به گفتگو می پردازیم:

محور اول: [مالکیت عنوان و معنای آن:]

اینکه بیان شد که زمین مفتوحة عنوة ملک همه مسلمانان است مقصود این نیست که این زمینها همانند مباحات بالاصاله است که همه مردم در آن، حکم مساوی دارند، و نیز همانند مالکیت مردم نسبت به مباحات اصلیه بصورت مشاع و شراکت بر زمین و ساختمان و آبادی نیست، بلکه این اراضی ملک عنوان و جهت است، مانند ملکیت فقراء برزکات، که در این صورت متصدی تصرف در آنها نماینده مسلمانان و امام آنان است

با توجه به اینکه ملکیت امری اعتباری است، قهراً آنرا برای عناوین و جهات نیز می توان در نظر گرفت چنانکه برای قطعه هایی از زمین و مکانهایی همچون مساجد و مدارس و باشگاهها و مانند آن می توان ملکیت در نظر گرفت، و همین معنی مراد از سخنان معصومین (ع) است که می فرمایند: «آن زمینها ملک همه مسلمانان است: کسانیکه موجودند و کسانیکه تا روز قیامت موجود خواهند شد.» صحیحه محمد حلبی نیز بر آن دلالت می کند چنانکه گذشت.

البته ممکن است اینطور گفته شود: که این زمینها به منزله وقف بر جهت است نه اینکه ملک جهت باشد، و انتساب آن به مسلمانان از باب انتساب حق به

صاحب حق باشد نه همانند انتساب ملک به مالک، همانند عین موقوفه و چیزی که به آن وصیت شده است.

بنابراین فروختن و تبدیل چنین زمینی حتی برای امام مسلمانان نیز مشکل است، بلکه واجب است به همان صورت باقی بماند و درآمد و حاصل آن (بنا بر آنچه که فقهای شیعه به آن فتوی داده اند) در مصالح مسلمانان مصرف شود که مرسله حماد هم بر آن گواهی می دهد.

مرحوم مقدس اردبیلی در جهاد مجمع البرهان مطلبی می گوید که خلاصه آن چنین است:

«معنای اینکه این زمینها (مفتوحة عنوة) ملک مسلمانان است این است که برای مصالح عمومی مثل ساختن پلها و مساجد و حقوق رهبران و قضات [ائمه جمعه و جماعت] و نویسندگان و مخارج جنگجویان و غیر آن از دیگر مصالح عمومی اختصاصی یافته و ناظر بر آن هم امام است، که آنرا اجاره می دهد و حق اجاره را می گیرد و در مصالح مصرف می نماید بطوریکه برای مستأجر هیچ قسمی از زمین و اجرت آن حلال نمی باشد، چون در حقیقت او مالک زمین نیست بلکه آن زمین را خداوند متعال مانند وقف برای مصالح مستأجر و غیر او از دیگر مسلمانان قرار داده، نه اینکه زمین بنحو شراکت ملک مسلمانان باشد.»^(۱)

در احیاء موات کفایه مرحوم سبزواری آمده است:

مراد از اینکه زمینهای مفتوحة عنوة ملک مسلمین است این است که امام درآمد آنها را می گیرد و بر حسب آنچه که صلاح ببیند در مصالح مسلمانان مصرف می نماید، نه اینکه هر کس از مسلمانان بخواهد بر همه زمین یا بر بعض آن دست بیابد بتواند، و این مطلب مورد اجماع همه فقهاء است

(۱) مجمع الفائدة والبرهان کتاب جهاد مطلب سوم از مقصد سوم.

واختلافي در آن نيست. ^(۱)

ظاهر اين دو عبارت اين است كه ملاك در زمينهاي مفتوحة عنوة همان ملاك در زمينهايي است كه براي مصالح عمومي وقف گرديده و قول به اينكه با به غنيمت درآمدن اين زمينها و خارج شدن آنها از ملكيت كفار، لازم است داخل در ملكيت غير آنان شود، چون اينكه ملك بدون مالك قابل تصور نيست، گفتار صحيحي نيست زيرا احتمال دارد به غنيمت درآمدن اين زمينها موجب جدائي آنها از ملكيت بطور كلي گردد. و اين احتمال يكي از دو احتمالي است كه در وقف داده شده، مخصوصاً در وقفهاي عمومي.

و معنای «لام» (للمسلمين) همان اختصاص داشتن به مسلمين است كه اختصاص اعم از ملكيت است، بلكه ممكن است اينطور گفته شود كه زمينهاي مفتوحة عنوة اگر ملك جهت باشد، امام مي تواند آن را با تطبيق جهت بر شخص به ملك شخص درآورد، چنانچه در زكات با تطبيق عنوان فقراء بر اشخاص به ملك آنان درمي آورد، و روشن است كه اين عمل در زمينهاي مفتوحة عنوة جايز نمي باشد، پس تعيين دارد كه زمينهاي مفتوحة عنوة مانند وقف باشد.

از سوي ديگر در مورد وقف حق اين است كه شئ وقف شده به ملك موقوف عليه در نمي آيد، بلكه مثل اين مي ماند كه واقف آن چيز را بالاي سر موقوف عليه قرار مي دهد تا منافع آن بروي سرازير شود مانند ابر باران زا. ولذا با «علي» متعددي گرديده است. در اين صورت شئ وقف شده يا بر ملك واقف باقي بوده يا از ملكيت او خارج شده است، كه اين خود بحث مستقلي است كه محل ديگري را مي طلبد.

محور دوم: [زمينهاي مفتوحة عنوة آيا زمينهاي موات است يا آباد؟]
آيا مراد از زمين مفتوحة عنوة در روايات و فتاوي، مطلق زمينهايي است كه در

(۱) كفاية الاحكام / ۲۳۹.

دست دولت کفر بوده اعم از زمین موات و زمین آباد بالاصاله (مثل جنگلها) یا آباد بالعرض؛ یا مراد خصوص زمینی است که با احیاء آباد گردیده؟ اقوی دوومی است، زیرا از ظاهر روایات و فتاوی استفاده می شود زمینی اراده شده که ملک کفار بوده و بعد به مسلمانان منتقل شده است و زمین موات و نیز زمینی که در اصل آباد بوده مانند جنگلها و بیابانها و زارهای طبیعی ملک کفار نبوده تا اینکه از آنان به غنیمت گرفته شود. پس بر همان اشتراك اولی خود باقی اند و مانند سایر زمینهای موات و جنگلها از انفالی است که به امام مسلمانان تعلق دارد، که بحث در آن خواهد آمد.

۱- شیخ طوسی در احیاء موات از خلاف (مسئله ۱) گوید:

«زمینهای بی حاصلی که در کشور اسلام بوده و برای آنها صاحب معینی شناخته نشده مخصوص امام است... دلیل ما اجماع گروه شیعه است بر اینکه زمین موات مخصوص امام بوده و از جمله انفال می باشد و فقهاء هم بین اینکه این زمینها در کشور اسلام باشد و یا در کشور کفر جدائی قائل نشده اند».

و در (مسئله ۲) گوید:

«زمینهای بی حاصلی که در کشور شرك بوده و مالکیت هیچکس بر آنها محقق نگردیده مخصوص امام است. شافعی گوید: هرکس از مشرك و مسلمان، آن را آباد نماید به سبب احیاء مالک می گردد. دلیل ما بدون هیچ فرق همان است که در مسئله اول گفتیم.»^(۱)

۲- و در جهاد مبسوط گوید:

«و اما زمینهای آباد [زمین های آباد شده در کشور کفر] از آن همه مسلمانان است. و امام حق نظر در آنها را دارد...»

اما زمین موات به غنیمت گرفته نمی شود و مخصوص امام است. «^(۲)(۳)

(۱) خلاف ۲/۲۲۲.

(۲) مبسوط ۲/۲۹.

۳- در جهاد شرایع آمده است:

«هرزمینی که با جنگ فتح شده و آباد هم باشد ملک مسلمانان است ... و زمینی که هنگام فتح موات باشد اختصاص به امام دارد.»^(۱)

۴- در جواهر در شرح این عبارت شرایع چنین آمده است:

«در این حکم اختلافی نیافتم، بلکه هر دو قسم اجماع (محصل و منقول) بر آن می باشد...»^(۲)

و مانند همین سخن را در کتاب احیاء موات آورده رجوع نمائید.^(۳)

۵- در احیاء موات از کفایه سبزواری آمده است:

«و زمینی که هنگام فتح موات باشد مخصوص امام است و اختلافی در این حکم نیست.»^(۴)

۶- مقدس اردبیلی در مجمع البرهان گوید:

«و بزودی برای شما روشن می شود که مراد از زمینی که این حکم را دارد (ملک مسلمانان است) آن زمینی است که هنگام فتح و غلبه بر آن آباد بوده باشد و زمین موات هنگام فتح این حکم را ندارد، پس آن برای امام است مانند دیگر مواتی که ملک کسی نبوده و هیچ دست ملکیتی بر آن جریان نداشته و این حکم مورد اتفاق است.»^(۵)

(۳) مراد از «مخصوص امام است» که در کلمات فقهاء آمده، شخص امام نیست بلکه عنوان و حیثیت امام است. و مخصوص بودن زمین موات به عنوان امام یعنی مثل زمینهای آباد فتح شده نیست که ملک همه مسلمانان است بلکه ملک عنوان امامت است. که طبق صلاحدید او به مصرف می رسد. (مقرر)

(۱) شرایع ۱/۳۲۲.

(۲) جواهر ۲۱/۱۶۹ و ۳۸/۱۸.

(۳) جواهر ۲۱/۱۶۹ و ۳۸/۱۸.

(۴) کفایة الاحکام / ۲۳۹.

(۵) مجمع الفائدة والبرهان، کتاب الجهاد مطلب سوم از مقصد سوم.

علاوه بر روشن بودن این موضوع و اجماع و اتفاق و ادعای عدم مخالفی که بیان شد، عموم آنچه دلالت دارد بر اینکه «زمین موات و همچنین آنچه که صاحب ندارد ملک امام است» بر آن گواهی می دهد و اطلاق سخن امام (ع) در خبر صفوان و بزنی آنجا که می فرماید: «وزمینی که با شمشیر گرفته می شود در اختیار امام بوده و به هر کس که صلاح ببیند واگذار می کند...»^(۱) با این عموم مخالفتی ندارد؛ زیرا این سخن به خصوص زمینی که ملک کفار بوده و از آنان به غنیمت گرفته شده انصراف دارد.

ولکن احتمال دارد گفته شود: زمین موات و زمینی که بالاصاله آباد بوده اگرچه شرعاً ملک کسی نبوده اند و لکن با توجه به اینکه این دو زمین در تحت استیلاء دولت کفر بوده و با شمشیر آزاد شده دیگر مانعی نمی بینیم از اینکه عام بودن موصول (ما اخذ بالسيف) شامل هر دو شود، پس بین دو دلیل عموم و خصوص من وجه است^(۲) و ما وجهی برای مقدم داشتن یکی بر دیگری نمی بینیم. بلکه ممکن است اینطور گفته شود: که این سخن امام (ع): «و ما اخذ بالسيف...» بر آنچه که در موثقه عمار^(۳) آمده است که هر زمین بی صاحب را جزء

(۱) فی خبر صفوان و بزنی: «و ما اخذ بالسيف فذلک الی الامام یقبله...» وسائل / ۱۲۰ / ۱۱ باب ۷۲ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱.

(۲) ما یک عموماتی داریم که می گوید «کل ارض موات للامام» اما از آنطرف «ما اخذ بالسيف» نیز عموم دارد که ملک مسلمانان است، بین این دو تا، عموم و خصوص من وجه است، روایات اول می گوید «ما لا رب له» یا «موات» ملک امام است اطلاق این هم کشور کفر و هم کشور اسلام را در بر می گیرد، دومی می گوید «ما اخذ بالسيف» از کشور کفار ملک مسلمین است» اطلاق این نیز چه محیة وقت الفتح و چه موات وقت الفتح را شامل می شود پس نسبت به موات وقت الفتح این دو تا با هم تعارض دارند نه می توانیم بگوئیم ملک امام است و نه می توانیم بگوئیم ملک مسلمین است، یک عموم فوق هم نداریم که اینجا بتوانیم به آن تمسک کنیم. (الف - م - جلسه ۳۶۱ درس)

(۳) وسائل / ۱ / ۳۷۶ باب ۱ از ابواب انفال از کتاب خمس حدیث ۲۰.

انفال شمرده، ورود دارد^(۱) زیرا عنوان مسلمین خود صاحب زمین می گردد.

(۱) در کلمات علماء اصطلاح تعارض، ورود، حکومت و تخصیص را زیاد می بینید که اجمالاً هر یک از اینها را توضیح می دهیم.

مفاد دلیل نسبت مطابقی بین موضوع و محمول است، وقتی می گوئیم «الصلوة واجبة» نسبت حکم که وجوب صلوة باشد مفاد دلیل است، هیچوقت دلیل متعارض مفاد موضوع یا مفاد محمول خودش نیست، یعنی «الصلوة واجبة» نمی گوید «صلوة» چیست، و نمی گوید وجوب یعنی چه؟ اینها را باید از خارج بفهمیم حال اگر نسبت این دلیلی که بانسبت دلیل دیگری درگیر باشد، بنحو تباین یا عموم و خصوص مطلق یا عموم و خصوص من وجه بتمامه یا ببعضه، در اینجا می گوئیم این دو متعارض هستند، مثلاً اگر مولی گفت «اکرم العلماء» و دلیل دیگر آمد گفت «لا تکرّم العلماء» این دو متعارض هستند، منتهی هر متعارضی متساقط نمی شوند، بلکه اگر بنحو عموم و خصوص مطلق باشد آنوقت خاص را بر عام مقدم می دارند و همینطور مطلق و مقید که آنها نظیر خاص و عام است.

اما اگر دلیل دوم با یک جای دلیل اول کار دارد که مفاد نسبت مطابقی نیست، بلکه به آنها که در سلسله علل یا معلولات دلیل اول است نظر دارد ولو در مقام نتیجه به نسبت هم بخورد، مثلاً: وقتی مولی می گوید اکرم العلماء اگر در دلیل دیگری بگوید: اکرام علماء نحو مصلحت ندارد، یا بگوید اکرام علماء نحو را اراده نکرده ام، یعنی چیزی را که دلیل اول متکفل آن نبود حال چه موضوع باشد یا محمول یا علل و معلولات یا ملازمات هر یک از اینها را متعارض باشد اگر چه در نهایت نتیجه اش این می شود که اکرام واجب نیست اما چون مستقیم نگفته، این «حکومت» است، و اینکه در زبانها هست که «حکومت معنایش نفی حکم به لسان نفی موضوع است» مطلب درستی است اما حکومت منحصر به این قسم نیست قسم دیگر حکومت توسعه می دهد، مثلاً ادله ای داریم که می گوید نماز مشروط به طهارت است حال اگر دلیل دیگری آمد و گفت «الطواف بالبيت صلوة» این توسعه موضوع است، یعنی آن دلیلی که آمده و طهارت را برای نماز شرط کرده طواف را هم فرا می گیرد، دلیل اول نسبت بین صلوة و طهارة را بیان کرد، اما صلوة چه چیزی است این را متعارض نبود، اما دلیل دوم طواف را هم صلوة معرفی کرد و، مفهوم صلوة را توسعه می دهد، و گاهی هم ضیق می کند مثل اینکه دلیل دوم می گوید «صلوة الميت لیست بصلوة» یعنی نماز میت مشروط به طهارت نیست - که نفی حکم کرده ولی به لسان نفی موضوع -، در هر یک از این دو مورد، دلیل

ما در مبحث انفال خواهیم گفت که ملکیت شرعیه تحقق پیدا نمیکند مگر با تولیدیا کار مفید و یا به انتقال مال از کسی که تولید نموده، و اینکه امور اشتراك مثل زمین موات، کوهها، رودخانه ها و مانند آن ملک امام بوده و تحت اختیار پیشوای امت است چیزی نیست که شرع مبین آن را اختراع کرده باشد، بلکه این چیزی است که عقلاء امتها به آن حکم کرده و در همه زمانها سیره عقلاء بر آن قرار گرفته است. و جایگیر شدن این مسئله در ذهنها موجب آن خواهد شد که این سخن حضرت: «ما اخذ بالسيف» به خصوص آنچه که کفار مالک آنند انصراف پیدا کند، پس امور اشتراك و اموال عمومی بر همان منوال که هست باقی می ماند (ملک امام)، نهایت امر اینکه پس از فتح، امام به حق جانشین امام باطل می گردد.

چیزی که سخن را در این مقام آسان می کند این است که به نظر ما بین آنچه ملک مسلمانان بعنوان اینکه مسلمانند و «بین آنچه ملک امام بعنوان اینکه امام و قائم به امور مسلمانان است» فرق اساسی وجود ندارد. و در مبحث انفال خواهد آمد که انفال ملک شخص امام معصوم نیست، بلکه انفال، اموال عمومی اشتراك دوم حکومت دارد بر دلیل اول. فرق حکومت با تخصیص این است که مخصص با دلیل اول در عرض همدیگرند اما در حکومت دلیل حاکم مستقیماً در عرض دیگری نیست.

«ورود» معنایش این است که دلیل دوم طوری است که موضوع اول را حقیقتاً توسعه می دهد یا تضییق می کند، مثلاً دلیلی می گوید «مالا رب له» ملک امام است، دلیل دیگر می گوید «من حاز شیئاً ملکه» قبل از اینکه این دلیل بیاید، بوته های بیابان ملک امام بود اما این دلیل «رب» برای آن درست می کند که هر کس حیازت کرد ملک او می شود. اما فرق تخصص با ورود این است که در تخصص ما دو دلیل نمی خواهیم تا یک دلیل، موضوع دیگری را تضییق بکند. تخصص معنایش این است که یک حکمی که مولی روی موضوعی می برد چیزهایی که از افراد این موضوع نیست واقعاً داخل در آن حکم نیست، مثلاً وقتی مولی می گوید اکرم العلماء، مشهدی حسن بقال تخصصاً خارج است. (الف. م جلسه ۳۶۲ درس)

است که خداوند متعال برای مصالح بندگانش خلق فرموده و اختیار آن به دست امام صالح عادل قرار داده شده است.

محور سوم : [انتقال حق تصرف به مسلمانان]

روشن است معنای اینکه زمین مفتوحه عنوة ملک مسلمانان است و با فتح به آنان انتقال پیدامی کند آن چیزهایی است که کفار از زمینها و مستغلات خود مالک آنند، پس اگر گفتیم کفار با احیاء زمین، هم مالک اصل آن و هم عمران آن می شوند، بناچار هر دو اینها با فتح به مسلمانان انتقال پیدا می کند، و اگر گفتیم احیاء فقط موجب ملکیت بر عمران می شود (چه احیاء با اجازه امام باشد یا نه و یا فقط در صورت اجازه) و آن چیزی که برای احیاء کننده نسبت به اصل زمین ثابت می شود حق تصرف تنهاست، در آن صورت آنچه که به مسلمانان منتقل می شود فقط عمران و حق تصرف است.

ما در مبحث انفال بیان خواهیم کرد که آنچه با احیاء ثابت می شود تنها حق تصرف است نه ملکیت بر اصل زمین. در هر صورت ظاهراً اینکه زمینهای مفتوحه عنوة ملک مسلمانان است حکمی است عام که در همه زمانها و در همه زمینها جاری است، خواه احیاء زمین قبل از نزول آیه انفال باشد یا بعد از آن.

و بسا توهم شده که حکم اختصاص زمین مفتوحه عنوة به مسلمانان هنگامی است که احیاء زمین قبل از نزول آیه انفال باشد، زیرا اقتضای آیه شریفه انفال این است که زمین موات ملک امام است، پس اگر کافر زمین را بعد از نزول آیه شریفه احیاء کرده باشد، اصلاً مالک آن نمی شود تا اینکه از او به مسلمین منتقل شود، بلکه بر همان ملک امام باقی است.

صاحب جواهر در مبحث انفال جواهر می گوید:

«... بله زمین مواتی که ملک امام است بقاء آن بر صفت موات معتبر نیست، به دلیل استصحاب ملکیت امام پس از احیاء و نیز ظاهر روایت صحیح کابلی

که گذشت. پس اگر زمین موات احیاء گردید آن نیز ملک امام (ع) است. چه احیاء کنندگان مسلمانان باشند یا کفار. مگر اینکه امام (ع) اجازه داده باشد. و اطلاق کلام فقهاء و روایات بر اینکه زمین مفتوحة عنوة ملک مسلمانان است مراد به آن زمین مواتی است که قبل از اینکه خداوند آن را بعنوان انفال برای پیامبر (ص) قرار بدهد، کفار آن را احیاء کرده باشند، و گر نه همین زمین نیز ملک امام است اگر چه هنگام فتح آباد بوده باشد.^(۱)

مورد کلام صاحب جواهر - قدس سره - آن صورتی است که امام اجازه احیاء نداده باشد، در این صورت آنچه نسبت به اصل زمین و حق بر آن بیان فرموده صحیح است، و اما عمرانی که با احیاء محقق گردیده چه چیز مانع از قول به ملکیت کافر بر آن و انتقال آن بعد از فتح، از کفار به مسلمانان است؟! و اما وقتی اجازه امام برای کافر نیز فرض گردیده - گرچه این اجازه از عموم ادله احیاء استفاده شود - در آن صورت اشکالی در ملکیت کافر نیست - گرچه بنظر ما اصولاً اصل زمین قابل ملکیت شخصی نیست زیرا در فرض ما کفار فقط مالک همان حق و عمران شده اند و آن حق پس از فتح به مسلمانان منتقل شده است. به دلیل اطلاق این سخن حضرت که فرمود: «و ما اخذ بالسيف ...».

صاحب جواهر در کتاب احیاء موات جواهر نیز در بیان عدم اشتراط اسلام برای آباد کننده زمین گوید:

«علاوه بر آنچه گفته شده، ممکن است ملکیت مسلمانان بر زمین مفتوحة عنوه ای که در دست کفار بوده اگر چه با احیاء آن را مالک شده باشند قطع حاصل کنیم زیرا احیاء موجب ملکیت است، پس اگر احیاء آنان به دلیل عدم اجازه امام، فاسد باشد لازم است که زمین در ملکیت امام (ع) باشد در حالی که گمان ندارم کسی به این قول ملتزم شود.^(۲)»

(۱) جواهر ۱۱۸/۱۶.

(۲) جواهر ۱۵/۳۸.

چنین به نظر می آید که قائلین به تفصیل بین احیاء زمین قبل از نزول آیه انفال یا بعد از آن توهم کرده اند که حکم به ملکیت خدا و رسول و امام بعد از او بر اموال عمومی یک امر حادث بوده که اسلام آن را اختراع نموده است، بطوریکه قبل از این حکم اسلام، اموال عمومی بدون ربّ و صاحب شرعی بوده و هر کسی که بر آن غلبه پیدا می کرد بدون ملائکه آن را به ملک خود در می آورد.

ولکن در مبحث انفال خاطر نشان خواهیم کرد که اموال عمومی در اختیار امام بعنوان اینکه امام و حاکم است می باشد و این یک امر عقلائی است که در همه قرون و اعصار ثابت بوده و شرع مقدس اسلام با آیه انفال آنرا امضاء فرموده و زمین در هیچ زمان از حجت و ولی خدا در میان بندگان خالی نبوده، این مردم بوده اند که امر بر آنان مشبته شده و با حکام ستمگر و طاغوتها معامله امامان عدل و الیان خدا در زمین نموده اند.

و باز آن چیزی که سخن را در این مقام و نظایر آن آسان می کند این است که نزد ما فرق اساسی آشکاری بین زمینی که ملک مسلمانان بعنوان اینکه مسلمانند و بین زمینی که ملک امام بعنوان اینکه امام است، وجود ندارد، زیرا هر دو از اموال عمومی بوده و در اختیار امام است که می تواند هر دو را واگذار نماید و حاصل آنرا در مصالح مسلمانان مصرف کند.

محور چهارم : [عدم جواز فروش رقبه زمین]

ظاهر آنچه که از روایات و فتاوی گذشت، این است که فروش اصل زمین مفتوحة عنوة جایز نمی باشد و خرید آن هم بنابر اینکه جزئی از مال فروخته شده باشد جایز نیست. بله بعد از به غنیمت گرفتن، انتقال آثار و بناهای ایجاد شده در آن جایز است، بلکه متصرف می تواند حق متعلق به خودش را منتقل نماید. در آن صورت زمین نسبت به مشتری بر همان شکلی است که برای بایع بوده از داشتن حق اولویت و جایز نبودن مزاحمت برای او، این در صورتی است که تصرف

در زمین و ایجاد آثار در آن به اجازه امام، یا به اجازه عمومی که به شیعه داده اند (روایات تحلیل) بنا بر قول به آن، یا به اجازه نایب خاص یا عام او، یا به واگذاری حاکم ستمگر بنا بر امضاء آن از طرف ائمه (ع) باشد چنانکه بحث آن خواهد آمد.

۱- ابن ادریس در اواخر زکات سرائر (باب احکام زمینها) می گوید:

«و این قسم از زمینها تصرف در آنها به فروختن و خریدن و وقف کردن و بخشیدن و غیر آن صحیح نمی باشد، مقصودم اصل زمین است. اگر اشکال شود: که می بینیم شما زمینهای عراق را می فروشید و می خرید و وقف می کنید در حالی که این زمینها با جنگ گرفته شده؟ جواب گوئیم: آنچه که می فروشیم و وقف می کنیم حق تصرف و سنگ چینی و ساختمان آن است، اما در اصل زمین هیچیک از اینها (خرید و فروش و وقف ...) جایز نیست»^(۱).

۲- در منتهی علامه آمده:

«اگر کسی در این زمینها تصرف کرد به اینکه در آن ساختمان ساخت و درخت در آن کاشت فروش آن صحیح است به این معنا که می تواند آنچه را در زمین از قبیل آثار و حق الاختصاص ایجاد کرده بفروشد نه اصل زمین را چرا که آن ملک همه مسلمانان است»^(۲).

۳- شهید در مسالک هنگام بیان این سخن مصنف: «فروختن و وقف کردن و

بخشیدن اصل زمین جایز نیست» می گوید:

«هیچیک از اینها [معاملات] بطور مستقل در اصل زمین صحیح نمی باشد، اما اگر به تبع آثاری که متصرف در زمین ایجاد نموده از ساختمان و درخت و زراعت، زمین را هم بفروشد وقف کند و ببخشد بنا بر اقوی جایز می باشد. سپس وقتی فروشنده ای اصل زمین را با یکی از این آثار فروخت اصل زمین

(۱) سرائر ۱۱۱.

(۲) منتهی ۲/۹۳۶.

هم به تبع داخل در فروش است، و همچنین وقف زمین و غیر آن، و این استمرار دارد تا وقتی که چیزی از آن آثار باقی است، پس اگر همه آثار از بین رفت حق مشتری و موقوف علیه و غیر آنها، از زمین قطع می شود. گروهی از متأخرین علماء هم اینچنین بیان کرده اند و عمل هم بر طبق همین است.^(۱)

بطور کلی اصل زمین و آثار و ساختمانهای موجود در زمین هنگام به غنیمت در آمدن آن ملک مسلمانان و به حکم شئی موقوفه است، پس نقل آن و وقف آن صحیح نیست، و در اختیار امام مسلمانان است به هر کس که صلاح بداند و هر اندازه صلاح ببیند و اگذار می کند و در آمد آن را در مصالح مسلمانان مصرف می نماید و لکن کسی که با اجازه امام در زمین تصرف کرده برای او حق اختصاص به زمین است و مالک آثاری که در آن ایجاد نموده می باشد و می تواند آن آثار را منتقل نموده و یا وقف نماید و زمین نیز در انتقال و وقف تابع آثار می باشد، نظیر آنچه که بین کشاورزان متعارف است از فروش آثار در زمینهای زراعتی که اصل آن مال دیگری است. ما نیز در مبحث انفال نظیر همین مطلب را در زمین مواتی که انسان متصدی احیاء آن شده است تقویت خواهیم کرد، پس انسان مالک حیثیت احیاء که اثر کار و قوا و فکر او بوده می باشد، نه مالک اصل زمین، بلکه تا وقتی که آن آثار در زمین باقی است و آن را رها نکرده چنین کسی به آن زمین سزاوارتر است، شیخ طوسی و ابن زهره نیز همین را اختیار کرده اند و بر آن روایات زیادی دلالت دارد چنانکه خواهد آمد.

ولکن ظاهر کلام شیخ طوسی در تهذیب، جواز فروش زمین مفتوحة عنوة در زمان غیبت است ولی در زمینهای انفال آنرا جایز نمی داند. ایشان در بحث زیادات زکات می گوید:

«اما زمینها: پس هر زمینی که برای ما مشخص شد از آنهایی است که اهل آن اسلام آورده اند برای ما تصرف در آنها به خریدن از آنان و معاوضه آن و هر

(۱) سرائر ۱۱۱.

آنچه که جاری مجرای آن دو است صحیح می باشد.

و اما زمینهای خراج و زمینهای انفال و زمینی که اهل آن از آن کوچ کرده اند ما تصرف در آنها را نیز تا وقتی که امام (ع) در پرده نهران است مباح می دانیم، و آنگاه که حضرت ظهور کرد هر چه در آن صلاح بداند نظر خواهد داد. پس ما در تصرفمان گناهکار نمی باشیم. و آنچه دلالت بر آن داشت قبلاً بیان نمودیم.

اگر کسی اشکال کند: همه آنچه که بیان کردید بر اباحه تصرف برای شما در این زمینها دلالت دارد، ولی بر اینکه برای شما تملک آنها به خریدن و فروختن صحیح باشد دلالت ندارد، پس وقتی خریدن و فروختن آن صحیح نباشد آنچه که فرع بر آن است مانند وقف کردن، هدیه دادن، بخشیدن و آنچه جاری مجرای آن است نیز صحیح نمی باشد.

به او پاسخ داده می شود: ما قبلاً زمینها را بر سه قسم تقسیم نمودیم: اول زمینی که اهل آن مسلمان شوند که در دست آنان رها می شود و ملک آنان است، پس هر زمینی که حکمش چنین است خریدن و فروختن آن برای ما صحیح است.

دوم: زمینهایی که با جنگ گرفته می شود یا اهل آن بر آن مصالحه می کنند که ما خریدن و فروختن آنها را هم مباح دانستیم، زیرا برای ما در این زمینها سهمی است چون که جزء زمینهای مسلمین است. و این قسم نیز خرید و فروش در آنها به همین وجه صحیح می باشد.

سوم: زمینهای انفال و آنچه جاری مجرای آن است که تملک آنها به خریدن و فروختن صحیح نیست و برای ما فقط تصرف در آنها مباح است. و روایتی که دلالت بر قسم دوم می کند آن است که ...^(۱)

سپس ایشان روایت ابی برده و موثقه محمد بن مسلم که هر دو گذشت را بیان نموده است.

(۱) تهذیب ۴/۱۴۴ و بعد آن.

و نیز صحیحہ محمد بن مسلم و عمر بن حنظله به نقل از امام جعفر صادق (ع) را که گوید: از خریدن زمین اهل ذمه از حضرت سؤال کردم حضرت فرمود: «خریدن آن اشکالی ندارد، زیرا وقتی زمین در دست آنان بود، حق از زمین (مالیات) پرداخت می شود چنانکه اکنون نیز پرداخت می شود»

و روایت ابراهیم بن زیاد، گوید: از امام جعفر (ع) از خریدن زمین جزیه سؤال کردم. حضرت فرمود: «بخیر آن را، همانا برای تو حقی بیش از آن است.» و غیر آن از دیگر روایات^(۱)

با دقت در همه کلام شیخ - قدس سره - و از استدلال ایشان به روایت ابی برده و صحیحہ محمد بن مسلم و عمر بن حنظله استفاده می شود که مراد از جایز بودن خرید، خریدن حق تصرف است نه خریدن اصل زمین، بله اشکال در اینست که ایشان بین زمین مفتوحة عنوة و زمین انفال فرق گذاشتند و گفتند تملک اراضی انفال به خرید و فروش صحیح نیست با اینکه فروش زمینهای انفال بعد از احیاء آن نیز صحیح می باشد، مگر اینکه گفته شود: مقصود ایشان ممنوع بودن خرید و فروش زمین انفال قبل از تصرف در آن به احیاء می باشد، در آن صورت آنچه بیان کرده صحیح بوده و وجه آن هم روشن است.

در جهاد دروس آمده است:

«تصرف در زمینی که با جنگ فتح شده «مفتوحة عنوة» جایز نیست مگر با اجازه امام (ع) فرقی هم نمی کند تصرف به وقف کردن باشد یا به فروختن یا غیر آن، بله در زمان غیبت تصرف نافذ است. شیخ طوسی در مبسوط بطور

(۱) صحیحہ محمد بن مسلم و عمر بن حنظله عن ابی عبداللہ (ع) قال: سألتہ عن ذلک فقال: «لا بأس بشرائها فانها اذا كانت بمنزلتها فی ایدیہم یؤدی عنها کما یؤدی عنها.» و خبر ابراهیم بن ابی زیاد، قال سألت ابا عبداللہ (ع) عن الشراء من ارض الجزیة قال: فقال: «اشترها، فان لک من الحق ما هو اکثر من ذلک.» تهذیب ۴/۱۴۷. کتاب الزکاة باب ۳۹ (باب الزیادات) حدیث ۳۰ و ۳۱. و نیز و سائل به نقل از تهذیب ۱۱/۱۱۹، باب ۷۱ از ابواب جهاد العدو حدیث ۳ و ۴.

مطلق گوید تصرف در زمان غیبت معتبر نمی باشد. ابن ادریس گوید: سنگ چینی و ساختمان و تصرف ما فروخته می شود و وقف می گردد نه خود زمین. ^(۱)

ظاهر کلام دروس نیز جواز فروش و وقف نمودن زمین مفتوحة عنوة در حال غیبت است. در جهاد جامع المقاصد ذیل کلام علامة که گفته:

«فروختن و وقف کردن و بخشیدن زمین مفتوحة عنوة صحیح نمی باشد.» گوید:

«این در حال ظهور امام (ع) است، اما در حال غیبت، تمام این امور نافذ است چنانچه در دروس و غیر آن تصریح به آن شده است.» ^(۲)

مرحوم مقدس اردبیلی در مجمع البرهان به کلام دروس و جامع المقاصد اعتراض نموده، گوید:

«در این حکم (جواز فروش در حال غیبت) جای درنگ است، چون زمین مفتوحة عنوة ملک دیگران است، و فروختن و وقف نمودن زمین متوقف بر این است که زمین ملک فروشنده و واقف باشد. بلکه در جواز خرید و فروش آن در زمان حضور هم شبهه وجود دارد، به دلیل اینکه وجود اجازه از امام نسبت به فروش و وقف آنها بعید است، مگر اینکه مصالح عمومی اقتضای آن را داشته باشد مثلاً قطعه ای از زمین بعنوان مسجد برای مسلمانان قرارداد شود یا نیاز به پول آن باشد. در چنین حالی ظاهر این است که کلام دروس با وجود مصلحت بعید نباشد، زیرا با غیبت امام (ع) گاهی مصلحت در این کار است. و بعلاوه ممکن است گفته شود فروش و یا وقف اینگونه زمین ها به تصرف در همان آثار ایجاد شده در زمین باز می گردد نه اصل زمین» ^(۳)

ظاهر این است که این عبارات و همچنین روایاتی که موجب گمان به جواز فروش و خرید زمین است بر آنچه که مقدس اردبیلی در آخر کلام خود از انتقال ساختمان

(۱) دروس / ۱۶۳.

(۲) جامع المقاصد ۳/۴۰۳ (چاپ قدیم ۱/۱۹۰)

(۳) مجمع الفائدة و البرهان، کتاب الجهاد مطلب سوم از مقصد سوم.

و عمارت و حق، بدون تفاوت بین زمان حضور و غیبت - بیان فرمود، حمل شود. شاید نظر کسانی که بین زمان حضور و زمان غیبت فرق می گذارند بدین صورت که در زمان ظهور، تصرف را بدون اجازه امام (ع) صحیح نمی دانند، برخلاف زمان غیبت که صحیح می دانند شاید بتوان گفت به دلیل اجازه عامی است که (بنابر قول به آن) برای شیعه در زمان غیبت وجود دارد (روایات تحلیل). و اما اصل زمین و همچنین آثار و بناهایی که در حال فتح و گرفتن غنیمت موجود است، قبلاً گذشت که اینها ملک همه مسلمانان است: آنها که موجودند و کسانی که بعداً بوجود خواهند آمد، پس فروش و انتقال و وقف آنها جایز نیست، بلکه فروختن آنها در حال ظهور امام و بازبودن دست او بر خود امام نیز مشکل است. بلکه در قرارداد زمین مفتوحة عنوة بعنوان مسجد نیز ممکن است اشکال شود. مگر اینکه گفته شود: اینطور موارد خود از مصالح عمومی است که زمین مفتوحة عنوة بعنوان مصرف در آن جهات قرارداد شده است. سیره مستمره در زمان خلفاء که از غنائیم مفتوحة عنوة در احداث مساجد و غیر آن از چیزهای عام المنفعة در عراق و مکه و غیر آن استفاده می کردند بدون اینکه در این رابطه با منعی از جانب ائمه (ع) یا اصحاب آنان برخورد کرده باشیم، همین مطلب را تأیید می کند؛ و اگر چنین منعی وجود داشت بطور قطع آشکار می شد.

و اما اینکه زمین مسجد باید ملک شخص باشد تا وقف آن برای مسجد صحیح باشد، شرطی است که بر آن دلیل اقامه نشده، و اگر چنین شرطی وجود داشت باید احداث مسجد در زمین موات نیز مگر بعد از احیاء و تملک آن صحیح نباشد، در حالی که از برخی روایات خلاف آن استفاده می شود:

از باب نمونه در صحیح ابی عبیده الحداء، به نقل از امام محمد باقر (ع) آمده است که حضرت فرمود: «هر کس مسجدی را بنا کند هر چند به اندازه لانه مرغی باشد خداوند در بهشت برای او خانه ای بنا خواهد کرد.» ابو عبیده گوید: حضرت بر من می گذشت و من بین مکه و مدینه بودم و سنگها را بر روی هم قرار دادم به

حضرت عرض کردم: آیا این هم از همان (مسجد) است؟ حضرت فرمود: بلی. ^(۱)
و مانند آن صحیحه دیگری که از امام جعفر صادق (ع) روایت شده است. ^(۲)
و روایت دیگری از ابوالصبحاح به نقل از امام جعفر صادق (ع) که گفت: چه
می فرمائید درباره این مسجدهایی که حاجیان در راه مکه بنا نموده اند؟ حضرت
فرمود: «به به آنها از بهترین مسجدهاست، هر کس مسجدی را بنا کند هر چند به
اندازه لانه مرغی باشد خداوند در بهشت برای او خانه ای بنا خواهد کرد.» ^(۳)
ملاحظه می فرمایید که در این روایات دلالتی بر وجوب مالک شدن زمین،
سپس وقف آن برای مسجد وجود ندارد.

محور پنجم: [متصدی اراضی مفتوحة عنوة کیست؟]

متصدی تصرف در این زمینها برای واگذار نمودن و اجاره و اجازه تصرف
دادن امام یا نایب اوست؛ چرا که او ولی امر مسلمین بوده و نسبت به آنان از
خودشان شایسته تر است.

بر این مطلب علاوه بر روشن بودن، ^(۴) روایاتی از قبیل روایت صفوان و
بزنی و مرسله طولانی حماد که گذشت و دیگر روایات، دلالت دارد. و برای

(۱) فی صحیحة ابی عیبة الحذاء عن ابی جعفر (ع) انه قال: «من بنی مسجداً کمفحص
قطاة بنی الله له بیتاً فی الجنة». قال ابو عبیده: و مرّ بی و انا بین مکة و المدینة
اضع الاحجار فقلت: هذا من ذاک؟ قال: نعم. وسائل ۳/ ۴۸۶ باب ۸ از ابواب
احکام المساجد حدیث ۲.

(۲) وسائل ۳/ ۴۸۵ باب ۸ از ابواب احکام مساجد حدیث ۱.

(۳) فی خبر آخر قال ابوالصبحاح لابی عبدالله: ما تقول فی هذه المساجد التي بنتها الحاج
فی طریق مکة؟ فقال: «بخ بخ، تیک افضل المساجد. من بنی مسجداً کمفحص قطاة
بنی الله له بیتاً فی الجنة». وسائل ۳/ ۴۸۶ باب ۸ از ابواب احکام مساجد حدیث ۶.

(۴) از باب اینکه یک چیزی که برای عنوان مسلمین است نمی شود در آن هرج و مرج
باشد، لذا باید یک قیّم داشته باشد، و او امام و رهبر مجتمع است. (الف - م. جلسه

کسی تصرف در زمین، خودسرانه و بدون اجازه جایز نخواهد بود. و آنچه از مبسوط گذشت که شیخ طوسی فرمود: «در آن زمینها ساختن خانه و اقامتگاه و مسجد و سقاخانه و غیر اینها از انواع تصرفات صحیح نیست.» بناچار بر صورت عدم اجازه یا بر وقتی که به قصد تملک، زمین غصب شود حمل می شود.

این در حال حضور امام (ع) و امکان دست یافتن به اوست؛ اما در زمان غیبت، قاعده چنین اقتضا می کند که متصدی آن فقیه جامع شرایط حکم و ولایت باشد، بنابراین آنچه که ما بر عام بودن ولایت فقیه یادآور شدیم.^(۱) و اگر فقیه جامع شرایط وجود نداشت یا رجوع به او مشکل بود متصدی آن عدول مؤمنین خواهند بود، چون که تصرف در این زمینها از امور حسبه ای است که در آن جایی برای سهل انگاری نیست. و در این امور در حال اختیار برای رجوع به حاکمان جائز و طاغوتها و جهی وجود ندارد به علاوه در این زمینه روایاتی از ائمه است که می بینیم افراد را از رجوع به آنان بر حذر داشته اند.

[دلایل تحلیل اینگونه زمینها برای شیعه در عصر غیبت]

و چه بسا از برخی عبارات - مثل عباراتی که در امر چهارم از کتاب تهذیب و دروس و جامع المقاصد و مانند آن یاد آور شدیم - استفاده می شود که ائمه (ع) به جهت آسان نمودن امر بر شیعه تصرف در این زمینها را در زمان غیبت برای شیعیان مباح دانسته اند چنانچه تصرف در دیگر انفال را هم مباح دانسته اند، حال تصرف در این زمینها یا بدون پرداخت خراج و مالیات بوده یا با التزام به پرداخت خراج و مصرف آن در مصالح مسلمین.

(۱) مقصود از عام بودن ولایت، منحصر نبودن ولایت فقیه جامع الشرائط صفار و مجانبین و غائبین است، چنانچه عده زیادی از فقهاء بزرگوار چنین گفته اند، بنابراین این عام و مطلق بودن ولایت فقیه بمعنای: بدون قید و شرط و محدودیت نیست. بلکه کاملاً محدود به اجراء احکام شرع است، آن هم بر اساس آنچه در میثاق بیعت بین حاکم و مردم قید شده است. (مقرر)

[دلیل اول: نظر برخی از فقها در این زمینه]

صاحب حدائق گوید:

«احتمال اینکه شیعه در زمان غیبت حق تصرف در این زمینها را بطور مطلق داشته باشد خالی از قوت نیست، چونکه تصرف در این زمینها با وجود امام و امکان دست یابی به او گرچه منوط به نظر اوست - چنانکه مدلول دو روایت احمد بن محمد بن ابی نصر که گذشت و همچنین روایت حماد بن عیسی همین است - مگر اینکه با نبود امام بعید نیست که این حکم ساقط بوده و تصرف جایز باشد. و رجوع به حاکم جور بعد از اینکه رجوع به امام (ع) مشکل باشد - چنانچه ظاهر نظر فقهاء شیعه اینست که با عدم امکان رجوع به امام (ع) باید به حاکم مراجعه کرد - شایسته تر از رجوع به مسلمین نیست؛ که هر طور بخواهند و اراده نمایند بتوانند در زمینها تصرف کنند، مخصوصاً با توجه به آنچه که فقهاء بیان کرده اند که رجوع به حاکم جور کمک به گناه و ظلم، و تقویت باطل و استواری نشانه ها (و آثار) باطل است که قرآن و سنت از آن نهی کرده اند.»^(۱)

در رابطه با سخنان صاحب حدائق گوئیم: اولاً: ما قائل به جواز رجوع به حاکم جور در حال اختیار نیستیم تا اینکه گفته شود رجوع به مسلمین شایسته تر از آن است.

ثانیاً: اگر فرض شود که سلطان جائر درآمد زمینها را در مصالح مسلمین و حفظ نظام آنان مصرف می نماید شاید او شایسته تر باشد از اینکه مسلمانان خود در زمینها، همانند تصرف مالکان در املاک شخصی خود به هر ترتیبی که بخواهند بدون پرداخت خراج و مالیات تصرف کنند.

از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمودند: «خداوند - تبارک و تعالی - این

(۱) حدائق ۱۸/۳۰۱.

دین را تأیید می کند بوسیله مردمانی که هیچ بهره ای از خیر نبرده اند. ^(۱)
 در روایت دیگری از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمودند: «همانا خداوند عزوجل - این دین را تأیید می کند بوسیله انسانی تبه کار. ^(۲)
 و در روایت طولانی از امام جعفر صادق (ع) است که حضرت در آخر روایت می فرمایند: «همانا خداوند این دین را یاری می کند بوسیله مردمانی که هیچ بهره ای از خیر نبرده اند. ^(۳)

ثالثاً: وقتی که فرض شد امکان رجوع به فقیه عادل دارای شرایط حکم وجود دارد، پس به چه جهت نشود به او در کارهای مربوط به امام بعنوان اینکه امام است رجوع کرد؟ ما قبلاً به تفصیل بیان کردیم که با غیبت امام دوازدهم (ع) وظایف امامت تعطیل بردار نیست. بلکه اشاره کردیم به این که در صورت عدم امکان رجوع به فقیه احتمال دارد رجوع به عدول مومنین و اجازه از آنان واجب باشد، چون حفظ مصالح مسلمین و مرزهای آنان از مهمترین امور حسیه ای است که سهل انگاری در آن جایز نیست.
 در مسالک آمده است:

«زمینهای مفتوحة عنوة از باب انفال که ائمه (ع) به شیعیان اجازه تصرف در آنها را در زمان غیبت داده اند نیست، چون زمینهای انفال حق آنان بوده، ^(۴)

(۱) روی عن النبی (ص) انه قال: «ان الله - تبارک و تعالی - سیؤید هذاالدین باقوام لاخلاق لهم. مسند احمد / ۴۵.

(۲) فی روایة اخرى عنه (ص): «ان الله - عزوجل - یؤید هذاالدین بالرجل الفاجر. مسند احمد / ۲ / ۳۰۹.

(۳) فی روایة طویلہ عن ابی عبدالله (ع) قال فی آخرها: «ان الله ینصر هذاالدین باقوام لاخلاق لهم. وسائل ۱۱ / ۲۸ باب ۹ از ابواب جهاد العدو حدیث ۱.

(۴) این بزرگان در ذهنشان این بوده که حق شخصی است، خمس و اینها را هم همینطور می گفتند، ولی ما قبول نداریم، اراضی انفال ملک شخصی امام نیست، اموال عمومی است که در اختیار مقام امامت است. (الف - م. جلسه ۳۳۶ درس)

پس بطور مطلق اجازه در آنها حق آنان است. بر خلاف زمین مفتوحة عنوة که ملک همه مسلمین است و از ائمه (ع) در رابطه با این زمینها اجازه ای نرسیده است. ^(۱)

شیخ انصاری در مکاسب در مبحث شرایط عوضین گوید:

«و اما در زمان غیبت در مورد زمین نظرهای مختلفی ابراز شده:

- ۱- تصرف در زمین جایز نباشد مگر در زمینی که پادشاهی که قبول خراج و مقاسمة از او جایز است اعطاء کرده باشد.
- ۲- تصرف در زمین بطور مطلق جایز باشد به دلیل عموم روایاتی که بر تحلیل مطلق زمین برای شیعه دلالت دارد، نه خصوص زمین مواتی که مال امام (ع) است، و چه بسا تأیید می کند این حکم به جواز را قبول خراج از سلطان، زیرا خراج مانند اجرت زمین است، پس در صورتی که قبول اجرت زمین از سلطان جایز باشد تصرف در عین زمین بصورت مجانی نیز جایز خواهد بود.
- ۳- تصرف در زمین جایز نیست مگر به اجازه حاکمی که نایب امام است.
- ۴- یا تفصیل داده شود بین کسی که مستحق اجرت زمین است، پس چنین کسی تصرفش در زمین جایز می باشد با استناد به این سخن امام (ع) که در برخی روایات حلال بودن قبول خراج به مخاطب خود فرمودند: «همانا برای تو سهمی در بیت المال است.» و بین کسی که بر او پرداخت حق زمین واجب است و لذا بنا بر آنچه نقل شده همه فقهاء فتوی داده اند بر اینکه نگه داری خراج و دزدیدن آن از سلطان جائز و ممانعت از پرداخت آن جایز نمی باشد، ولی بعضی فقهاء آنجا که مال سرقت شده را به نایب امام (ع) پرداخت کند، از آن استثناء کرده اند.
- ۵- یا تفصیل داده شود بین زمینی که در حال فتح آباد بوده و بعد موات شده و بین زمینی که از هنگام فتح بر عمران باقی مانده است، که احیاء قسم اول به

دلیل عام بودن ادله‌احیاء و مخصوصاً روایت سلیمان بن خالد و مانند آن جایز است. مسئله دارای وجوه مختلف است که موافق ترین آنها با قواعد احتمال سوم، یعنی عدم جواز تصرف مگر با اجازه نایب امام، بعد از آن احتمال چهارم، یعنی تفصیل بین مستحق اجرت و بین کسی که پرداخت حق زمین بر او واجب است، سپس احتمال پنجم، یعنی تفصیل بین زمینی که موت بر آن عارض شده با زمینی که بر عمران باقی مانده است.^(۱)

[دلیل دوم: روایت عمر بن یزید]

باز از روایاتی که برای تحلیل زمینها - گرچه از زمینهای خراجیه برای شیعه باشد - آن استناد شده، روایت عمر بن یزید^(۲) یا صحیححه اوست:

در اصول کافی آمده است: «محمد بن یحیی، از احمد بن بن محمد، از ابن

(۱) مکاسب / ۱۶۳ (چاپ دیگر ۸۱/۱۰).

(۲) دو تا عمر بن یزید داریم که اینها از امام صادق (ع) روایت نقل می کنند، یکی عمر بن محمد بن یزید بیاع السابوری (شاپوری) از جندی شاپور است که لباسهای خوب و پارچه های شاپوری را به عربستان می برده و می فروخته که این همان عمر بن محمد بن یزید کوفی است و ثقة بوده و با اینکه در کوفه بود هر سال سه، چهار ماه در مدینه خدمت امام صادق (ع) و حضرت موسی بن جعفر (ع) می رفت می ماند و از هر دو امام روایت دارد، حضرت امام صادق (ع) یک وقتی به ایشان فرمود: «یا بن یزید انت و الله منّا اهل البیت» (بخدا قسم تو از اهل بیت ما هستی) تا این اندازه مورد اعتماد بوده است. دیگری عمر بن یزید بن ذبیان صیقل است، این هم از امام صادق (ع) نقل می کند اما توثیقی برای او نقل نشده: حسن بن محبوب از هر دو نفر اینها روایت نقل می کند، حال در این روایت اگر مراد عمر بن محمد بن یزید باشد روایت صحیححه است اما اگر عمر بن یزید بن ذبیان صیقل باشد، این ولو تضعیف هم نشده ولی چون کتاب دارد و از کتابش امثال ابن محبوب نقل می کنند، اما در کتب رجال نسبت به او «ثقه» نگفته اند، لذا روایت در این صورت صحیححه آن چنانی نیست بلکه یک چیزی بینابین است، گرچه قبول این هم مشکل است چون بزرگانی مثل حسن بن محبوب از او نقل کرده اند، (الف - م. جلسه ۳۳۶ درس)

محبوب، از عمر بن یزید، روایت نموده که گوید: مسمع بن عبدالملک را در مدینه دیدم که در آن سال اموالی را نزد امام جعفر صادق (ع) برده و آن حضرت نپذیرفته بود؛ به او گفتم: چرا امام صادق (ع) وجهی را که برایش بردی به تو باز گرداند؟

گفت: چون آن وجه را خدمت حضرت بردم عرض کردم: غواصی دریای بحرین به من واگذار شده و من چهارصد هزار درهم استفاده کرده‌ام، و خمس آن را که هشتاد هزار درهم است، برای شما آورده‌ام و دوست نداشتم این وجه را که حق شماست و خدای - تبارک و تعالی - در اموال ما قرار داده از شما بازدارم و خود تصرف کنم. حضرت فرمود: «ای ابا سیار، آیا مال ما از زمین و حاصل آن، فقط خمس آن می باشد؟ همه زمین از آن ماست، پس تمام آنچه خدا از آن بیرون آورد متعلق به ماست.» من به حضرت عرض کردم: همه آن وجوه را خدمت شما بیاورم؟ حضرت فرمود: «ای ابا سیار ما انرا برای تو پاکیزه قرار دادیم و حلال نمودیم، مالت را بر گیر. و نیز هر آنچه که در دست شیعیان ماست برای آنان حلالست تا زمانیکه قائم ما قیام کند. ایشان مالیات زمینی که در دستشان است را می گیرد و زمین را در دست آنان باقی می گذارد.»^(۱) ولی زمینهاییکه در دست غیر شیعیانست، استفاده‌ای که از آن می کنند برای آنان حرامست تا زمانیکه قائم، قیام کند و زمین را از دست آنان بگیرد و آنها را با خواری بیرون کند.»^(۲)

(۱) معلوم می شود زمین ملک شیعه نیست بلکه شیعیان حق احیاء دارند و حضرت از آنها مالیات زمین را می گیرد و این یکی از آن روایاتی است که دلالت بر این دارد که اگر اراضی انفال را هم اجازه دادند که احیاء کنیم، اما اینطور نیست که رقبه (اصل) زمین ملک انسان بشود، «الارض لله یورثها من یشاء» هر کس مالک کار کرد خودش است البته احقیقت پیدا می کند. (الف م. جلسه ۳۶۷ درس)

(۲) فی اصول الکافی: «محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن عمر بن یزید قال: رایت مسمعاً بالمدينة و قد کان حمل الی ابي عبدالله (ع) تلك السنة مالا فرده

شیخ طوسی نیز همین روایت را با تفاوت اندکی در تهذیب روایت کرده
مراجعه نمائید. ^(۱)

استدلال به این روایت برای بحث در این مقام (تحلیل) یا از طریق اطلاق لفظ زمین
و عام بودن آن است و یا از طریق بیان مالیات (طسُق) است که ظهور در خراج دارد.
لکن ممکن است گفته شود: مورد روایت، بحرین است، پس شاید «لام» در
سخنان حضرت: «من الارض» «لام عهد» باشد. ^(۲) و بحرین همانطور که در موثقه
سماعة ^(۳) آمده از جاهایی است که نه اسبی بر آن تاخته و نه شتری (بدون جنگ
بدست آمد)، پس مثل سایر موارد انفال بطور خالص ملک امام است، و مانعی
ندارد که از انفال مالیات گرفته شود چنانکه بیان آن در مبحث انفال خواهد آمد.
به علاوه اینکه غوص در دریا است و این هم از انفال است که بطور خالص
ملک امام است و این مطلبی است شایان توجه.

ابو عبدالله (ع) فقلت له: لم ردّ عليك ابو عبدالله (ع) المال الذي حملته اليه؟ قال:
فقال لي: اني قلت له حين حملت اليه المال: اني كنت وليت البحرين الغوص،
فاصببت اربعمائة الف درهم و قد جثتك بخمسها: بثمانين الف درهم و كرهت ان
احبسها عنك و ان اعرض لها و هي حقك الذي جعله الله - تبارك و تعالی - في اموالنا.
فقال: «او مالنا من الارض و ما اخرج الله منها الا الاخمس؟ يا ابا سيار! ان الارض كلها
لنا، فما اخرج الله منها من شي فهو لنا.» فقلت له: و انا احمل اليك المال
كله؟ فقال: «يا ابا سيار قد طيناه لك و احللناك منه فضم اليك مالک. و كل ما كان في
ايدى شيعتنا من الارض فهم منه محللون حتى يقوم قائمنا فيجيبهم طسُق ما كان في
ايديهم فيترك الارض في ايديهم. و اما ما كان في ايدى غيرهم فان كسبهم من الارض
حرام عليهم حتى يقوم قائمنا فيأخذ الارض من ايديهم و يخرجهم صغرة.» كافي
۴۰۸/۱ کتاب الحججه باب اینکه همه زمین متعلق به امام (ع) است حدیث ۳.

(۱) وسائل ۳۸۲/۶ باب ۴ از ابواب انفال... حدیث ۱۲. از تهذیب ۱۴۴/۴.

(۲) گاهی که موضوعی بین گوینده و مخاطب معهود و معین است، هر چند برای دیگری
چنین نباشد، در چنین مواقعی، بر کلمه ای که مربوط به آن موضوع است، الف و لام

آورده میشود، و به آن، لام عهد می گویند. (مقرر)

(۳) وسائل ۳۶۷/۶ باب ۱ از ابواب انفال حدیث ۸.

[دلیل سوم: روایت معلی بن خنیس]

از جمله روایاتی که در این مقام برای اباحه و تحلیل به آن استدلال شده، روایتی است که کلینی به سند خویش از یونس بن ظبیان یا معلی بن خنیس روایت کرده که گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: شما از این زمین چه دارید؟ حضرت لبخندی زد و فرمود: «همانا خداوند - تبارک و تعالی - جبرئیل (ع) را فرستاد و به اودستور داد با انگشت ابهامش^(۱) هشت نهر در زمین حفر بکند: که

(۱) از روایت استفاده می شود که جبرئیل (ع) انگشت ابهام دارد چنانکه در قرآن آمده «أولی اجنحة» - یعنی فرشتگان بالدار باشد پس ممکن است جسم داشته باشد، نه جسم مادی بلکه جسم مثالی، چون مادون نوع جسم داریم، یکی جسم مادی طبیعی که در خاک درست شده مثل جسم ماها، تحلیل می رود و بدل ما یتحلل می خواهد، غذا می خواهد. و یک جسم مثالی داریم مثل آن بدنی که انسان در عالم خواب دارد، در خواب بدن مادی و طبیعی در رختخواب است اما با بدن مثالی انسان خواب می بیند دارد در یک باغی گردش می کند و میوه هم می خورد این بدن و آن باغ واقعاً جسم است طول و عرض و عمق دارد، منتهی جسم مثالی است در عالم برزخ و قبر هم انسان همین بدن را دارد، و سؤال نکیر و منکر در قبر خیلی ثابت نیست که با این بدن مادی طبیعی باشد، چون آن هم بدن است، حتی او در بدنیت بدنتر از این بدن است و لذا لذتی که انسان در خواب از چیزهایی که برایش پیش می آید خیلی زیادتیر از لذتی است که در بیداری است چنانکه ترسش هم همینطور است، اگر شما خواب دیدید یک گرگی به شما حمله کرده آن وحشتی که در عالم خواب دارید خیلی بیشتر از وحشتی است که در بیداری دارید، خواب هم یک نحو مرگی است، بنابراین سؤال قبر هم با بدن است اما لازم نیست با بدن مادی باشد، قبری هم که در روایات دارد معلوم نیست که این قبر خاکی باشد، در روایات دارد «القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفرة النیران» (قبر، یا باغی از باغهای بهشت و یا گودال و چاهی از چاههای جهنم است)، عالم برزخ را می گویند عالم قبر، لذا اینکه می گوید جبرئیل انگشت ابهام دارد شما استیحاش نکنید، ملائكة الله ممکن است بدن داشته باشند اما بدن مادی طبیعی نباشد بلکه بدن، بدن مثالی باشد. (الف. م. جلسه ۳۶۷ درس)

از جمله آنهاست سیحان و جیحان (جیحون) که همان نهر بلخست و خشوع که نهر شاش (شوش) است و مهران که نهر هند است و نیل مصر و دجله و فرات، پس آنچه آب دهد و آب گیرد (از دریا و خشکی) از آن ماست و آنچه از آن ماست مال شیعیان ماست، و برای دشمنان ما از آن بهره ای نیست مگر آنچه را که به غضب گرفته اند و ولی ما در گشایش بیشتری است از آنچه مابین این و آن است - یعنی آنچه در مابین آسمان و زمین است - آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «قل هی للذین آمنوا فی الحیاة الدنیا،» بگو این برای کسانی است که در زندگانی دنیا گرویده اند (که از آنان غضب شده است) «خالصة یوم القیامة» - و روز قیامت خالص مال آنهاست (بدون اینکه بتوانند از آنان غضب کنند).^(۱)

از اینکه در این روایت دجله و فرات هم آمده و این دو نهر در اراضی خراجیه هستند استفاده می شود که اراضی خراجیه هم از جمله زمینهایی است که برای شیعیان تحلیل شده است.

[دلیل چهارم: روایت دعائم الاسلام]

در کتاب دعائم الاسلام نیز از امام جعفر صادق (ع) آمده است که از آنحضرت درباره زمینهایی که با ضرب شمشیر فتح شده (مفتوحة عنوة) پرسش شد حضرت فرمود: «وقف برای همه مسلمانان است، چه آنانکه امروز زندگی می کنند و چه آنانکه بعداً می آیند. اگر امام این را صلاح دانست و اگر تقسیم آنرا

(۱) ان الله - تبارک و تعالی - بعث جبرئیل (ع) و امره ان یخرق با بهامه ثمانية اهار فی الارض: منها سیحان و جیحان و هو نهر بلخ، و الخشوع و هو نهر الشاش، و مهران و نهر الهند، و نیل مصر، و دجله و الفرات.

فما سقت او اسقت فهو لنا، و ماکان لنا فهو لشیعتنا، و لیس لعدو نامنه شیئی الا ماغصب علیه، و ان و لیتنا لفی اوسع فیما بین ذه الی ذه. ثم تلا هذه الایه: قل هی للذین آمنوا فی الحیاة الدنیا (المغصوبین علیها) خالصة (لهم) یوم القیامة (بلاغصب).
و سائل ۳۸۴/۶، باب ۴ از ابواب انفال، حدیث ۱۷، از اصول کافی ۴۰۹/۱.

صلاح دانست آنرا بین مسلمانان تقسیم می کند. و زمین و آنچه در آنست مال خدا و پیامبر اوست و امام پس از پیامبر جانشین اوست، آنگاه حضرت برای اصحاب خود که در آن مجلس حضور داشتند فرمود: «خدا را سپاس گویند که شما حلال می خورید و لباس حلال می پوشید. و به شکل حلال با همسرانتان همبستر می شوید، چونکه شما نسبت به ما آگاهید و به ولایت ما پایبندید. شما چیزی را در اختیار دارید که ما آنرا برای شما حلال و طیب نموده ایم. و آنکه با ما مخالفت می کند و حق ما را از ما باز می دارد، حرام می خورد و حرام می پوشد و حرام همبستر می شود.»^(۱)

ظاهر این روایت این است که زمینهای مورد نظر در روایت یک چیز عامی است که زمینهای خراجیه را نیز شامل می گردد و تحلیل شامل آنها هم می شود. و خوردن و استفاده های دیگر به عنوان مثال ذکر شده است.

[دلیل پنجم: روایات جواز فروش زمینهای خراجیه]

وازهمین قبیل است روایاتی که بر جواز فروش زمینهای خراجیه توسط شیعیان دلالت دارد، و دلیل آنها ذکر شده که آنها (شیعیان) بیش از اینها حق دارند، روایاتی نظیر روایت ابراهیم بن ابی زیاد، که گفت: از امام جعفر صادق (ع) از فروش زمینهای جزیه پرسش کردم. حضرت فرمود: «آنرا بخر، زیرا حق تو بیش از اینهاست»^(۲)

(۱) عن جعفر بن محمد (ع) انه سئل عن الارض تفتح عنوة. قال «توقف ردء للمسلمين: لمن في ذلك اليوم و لمن يأتي من بعد هم ان رأى ذلك الامام، و ان رأى قسمتها قسمها. و الارض و ما فيها لله و لرسوله، و الامام في ذلك بعد الرسول يقوم مقامه.» ثم قال لمن حضره من اصحابه: «احمدوا الله، فانكم تأكلون الحلال و تلبسون الحلال و تطؤون الحلال، لانكم على المعرفة بحقنا و الولاية لنا، اخذتم شيئاً طيباً لكم به نفساً. و من خالفنا و دفع حقنا ياكل الحرام و يلبس الحرام و يطأ الحرام. دعائم الاسلام ۱/ ۳۸۶، كتاب جهاد، ذكر قسمت غنائم.

(۲) قال سألت ابا عبدالله (ع) الشواء من ارض الجزية، قال: فقال: «اشترها، فان لك

و نظیر آن روایت محمد بن مسلم است از امام محمد باقر (ع) و نیز روایت عمار و زراره، از امام صادق (ع) و صحیحۀ عبدالله بن سنان، از پدرش، از امام صادق (ع)، و صحیحۀ ابی بکر حضرمی از امام صادق (ع) است که ما در «محور نهم» آنها را یاد آور می شویم و به توضیح آن می پردازیم.

[دلیل ششم: روایات تحلیل خمس و انفال]

آنچه مفاد روایات ذکره شده را تایید می کند، روایات بسیار دیگری است که در تحلیل خمس و انفال وارد شده است و نیز روایاتی که بر تحلیل نکاح و مسکن و تجارت دلالت دارد، که بیانگر عنایت ائمه (ع) به شیعیان و تسهیل امر بر آنان است و این نشان دهنده این است که همه چیزهایی که در اختیار شیعیان است چه متعلق به امام باشد به عنوان امام یا متعلق به مسلمانان باشد به عنوان مسلمان [در زمان عدم بسط ید ائمه] برای آنان تحلیل شده است. و این نکته ایست شایان توجه.

ولکن با همه مسائل، احوط این است که برای تصرف در چنین زمینهایی به فقیه واجد شرایط حکومت مراجعه شود، بر اساس آنچه ما در ادله ولایت فقیه و تعطیل بردار نبودن حکومت در هیچ یک از اعصار یاد آور شدیم.

محور ششم: [جواز خرید زمین مفتوحه عنوة از سلطان جائز]

چنانچه خاطر نشان ساختیم متصدی تصرف در اینگونه اراضی یا قبول آن و اجازه تصرف به دیگران دادن یا هر گونه امضاء و اجازه های دیگر امام یا جانشینان خاص یا عام او یا عدول مؤمنین است به عنوان امور حسبیه. و راهی برای رجوع به حکام جور و عمال آنها در اینگونه تصرفات نمی باشد، ولی باید توجه داشت که همه اینها در حال اختیار و آزادی است، اما وقتی که این زمینها در تحت استیلاء

من الحق ما هو اکثر من ذلك، وسائل ۱۱/۱۱۹ باب ۷۱ از ابواب جهاد العدو حدیث ۴.

و تصرف حاکمان ستمگر باشد و شیعه مجبور به معامله و رجوع به آنان در واگذاری زمین و پرداخت خراج یا گرفتن از آنان بطور مجانی یا در مقابل عوض باشد در آن صورت گرچه مقتضای قاعده، حرمت معامله با آنان و باطل بودن آن است، به دلیل اینکه جائر استحقاق آن را نداشته و توافق با او نظیر توافق مستاجر است با ظالم، در پرداخت اجرت خانه به ظالم، چون ذمه مستاجر قطعاً بری نخواهد شد، و اگر جائر کسی را برای معامله و واگذاری زمین یا گرفتن چیزی مجبور نماید فساد آن روشنتر است، و لکن آنچه از روایات و فتاوی فقهاء به دست می آید این است که ائمه (ع) به جهت ابتلاء شیعه و برای آسان نمودن امر بر آنان چنین تصرف هائی را اجازه داده اند، بلکه اجماع و عدم خلاف تعداد زیادی از فقهاء شیعه در این مورد حکایت شده است. [به نمونه های ذیل توجه نمائید:]

۱- شیخ طوسی در نهایه گوید:

«اشکالی در خریدن اطعمه و سایر حبوبات و غلات با اختلافی که در جنس آنها است از سلاطین ستمگر نیست، گرچه از احوال آنان دانسته شود که آنچه را از مردم می گیرند مستحق آن نبوده و غاصب چیزهایی که مال آنان نیست می باشند. این تا وقتی است که چیزی از آن اجناس غصب بودنش مشخصاً معلوم نباشد، ولی اگر غصب بودن چیزی را می داند نباید آن را بگیرد. اما آنچه از خراج و صدقات می گیرند، گرچه مستحق آنها نمی باشند ولی برای شیعه خرید خراج و صدقات از آنان جایز است.»^(۱)

۲- محقق در تجارت شرایع گوید:

«هفتم: آنچه سلطان جائر از غلات به اسم مقاسمه و از اموال به اسم خراج از حق زمین و از انعام (گاو و گوسفند و شتر) به اسم زکات می گیرد، خریدن آن و قبول بخشش آن جایز است، و بر گرداندن آن به صاحبانش

واجب نیست گرچه آنان را بشخصه بشناسد»^(۱).

۳- شهید در مسالک در دنباله کلام محقق گوید:

«در زمان غیبت آنچه را که جائز می گیرد ائمه (ع) ما گرفتن آن را از جائز اجازه داده اند. و علماء ما بر آن اتفاق دارند و در آن مخالفی نمی شناسیم، گرچه جائز در چیزی که می گیرد ظالم باشد، چون ترك قبول از طرف شیعیان و قول به تحریم آن مستلزم زیان زیاد و حرج عظیم بر آنان است. و در قبول آن از جائز، رضایت مالک آن شرط نمی باشد، و اظهار تظلم مالک اشکالی به آن وارد نمی کند مادامی که ظلم به زیادتر از مقدار معمولی که جائز از عموم مردم آن زمان می گیرد محقق نشود... و در حلال بودن شرط نیست جائز خود جنس فروخته شده را از مالک بگیرد، گرچه این سخن محقق: «آنچه جائز می گیرد» شرط بودن آن را می فهماند، پس اگر جائز محول به خودش شخص کرد یا او را در گرفتن وکیل قرار داد یا آن چیز را که در دست مالک یا در ذمه او بود فروخت، جایی که فروش در ذمه صحیح باشد، کفایت می کند و بر مالک واجب است آن را به کسی که فروخته شده پرداخت نماید، و همچنین در آنچه که جائز به اسم زکات می گیرد»^(۲).

۴- در مختصر النافع آمده است:

«جایز است از سلطان آنچه را که به اسم مقاسمه و زکات از میوه جات و حبوبات و انعام (گاو و گوسفند و شتر) از دیگران می گیرد، بخرد اگر چه سلطان مستحق آنها هم نباشد (به ظلم گرفته باشد)»^(۳).

۵- در تنقیح در دنباله کلام محقق حلی گوید:

«و اینکه گفتیم خرید از جائز جایز است با اینکه مستحق آن نیست، به دلیل

(۱) شرایع ۱۳/۲ (= چاپ دیگر/ ۲۶۶).

(۲) مسالک ۱/۱۶۸.

(۳) مختصر النافع/ ۱۱۸.

نصی است که از ائمه (ع) وارد شده و نیز بخاطر اجماع فقهاء است، اگر چه مستند آن معلوم نیست. و ممکن است مستند آن این باشد که هر آنچه را که جائز می گیرد حق امامان عدل می باشد و آنان به شیعیان نشان در خرید آن اجازه داده اند، پس تصرف جائز مانند تصرف شخص فضولی است هنگامی که اجازه مالک به آن ضمیمه شود.^(۱)

۶- در ریاض آمده است :

« و نیز اصل در مسئله (جواز اخذ زکات و مقاسمه از جائز) علاوه بر نبودن مخالف و ادعای اجماع که در بین فقهاء شیعه مطرح است «روایت مستفیضه» ای است که از آن یاد شده است.^(۲) »

۷- در جامع المقاصد آمده است :

« فرقی نیست بین اینکه زکات و مقاسمه را جائز خود بگیرد یا محوّل به دیگری کند و این مسئله اجماعی است. و قطعاً رضایت مالک اعتبار ندارد، چون حقی است به گردن مالک که منع از پرداخت او جایز نیست. و جائز گرچه به جهت تصرف در آن ظالم است ولی اجماع فقهاء امامیه و روایات متواتر از ائمه (ع) دلالت بر جواز گرفتن آن به فرمان جائز برای شیعیان دارد، بخاطر رهائی از حرج عظیم... »^(۳)

و غیر آن از کلماتی که متضمن ادعای اجماع در مسئله است^(۴)

[سه دلیل بر جواز معاملات و تصرفات شیعیان در زمینهای خراجیه]

[دلیل اول]: اجماع، و سیره قطعیه ائمه (ع) و اصحاب آنان در دو دولت :

اموی و عباسی که با آنان در واگذاری اراضی و اجاره آنها و پرداخت خراج و گرفتن

(۱) التنقیح الرائع ۱۹/۲.

(۲) روایت مستفیض، روایتی است که از سه طریق یا بیشتر به معصوم برسد.

(۳) الریاض ۵۰۸/۱.

(۴) جامع المقاصد ۲۵/۴، کتاب متاجر، ذیل قول مصنف: و الذی یاخذہ الجائر.

آن، معامله دولت عادل را نموده و مخالفتی ننموده اند، و اینکه اجتناب از این اموال بطور کلی موجب حرج عظیم و سبب بهم خوردن نظام جامعه می شده است.

[دلیل دوم:] روایات زیادی است که در این مجال و نیز در باره جواز گرفتن

جوایز از سلطان وارد شده است، که برخی از آنها را از نظر می گذرانیم:

۱- صحیحۃ حلبی از امام جعفر صادق (ع) که حضرت در حدیثی فرمودند:

«اشکالی نیست انسان زمین و اهل آن [کشاورزانی که به همراه زمین اجاره داده

می شدند] را از سلطان اجاره نماید. و نیز از حضرت در مورد مزارعه ای که اهل

خراج به ربع و نصف و ثلث می دهند سوال شد؟ حضرت فرمود: اشکالی

ندارد، رسول خدا (ص) هنگامی که خیبر فتح شد نصف آن را به یهود واگذار

کرد. کلمه خُبر در متن عربی روایت به معنای نصف است.^(۱)»

روشن است که سلطان در حدیث اشاره است به سلاطین جوری که در زمان

حضرت موجود بودند، پس روایت بر صحت قبول از آنان و اینکه قبول از آنان در

حکم قبول از امام عادل است دلالت دارد. و خلاصه اینکه موضوع در روایت به

یک قضیه خارجی در یک مورد خاص شباهت دارد. و صدر حدیث نیز گواه بر

همین مطلب است، رجوع نمائید.^(۲)

(۱) صحیحۃ الحلبي عن ابي عبدالله (ع) انه قال في حديث: «لابأس بان يتقبل الرجل الارض

و اهلها من السلطان.» وعن مزارعة اهل الخراج بالربع و النصف و الثلث؟ قال: نعم،

لابأس به، قد قبل رسول الله (ص) خيبر، اعطاها اليهود حين فتحت عليه بالخبر. و

الخبر هو النصف. تهذيب الاحكام ۲۰۲/۷ كتاب التجارات باب ۱۹ حديث ۳۴.

مزارعه ای را که ما شیعیان صحیح می دانیم، اغلب فقهاء سنت باطل می دانند، بگویند

غرری است برای اینکه ما اغلب نمی دانیم که وقتی می گوئیم نصف شاید اصلاً حاصل

بدست نیامد «و نهی النبی (ص) عن بيع الغرر» اما وقتی ما دلیل داریم بر صحتش دیگر

اشکالی ندارد، تقریباً مزارعه یک نحو شرکت است همانطور که مضاربه شرکت

سرمایه و کار است منتهی کارش تجارت است، مزارعه هم شرکت زمین و آب و کار

است، و در حقیقت مساوات هم همینطور است. (الف - م. جلسه ۳۶۹).

(۲) در این روایت دو احتمال هست: اول: اینکه حضرت می فرماید «بان يتقبل الرجل

و اما احتمال اینکه مراد، طبیعت سلطان با شرائطی که دارد که از جمله آنها عدالت است باشد، به شکل قضیه حقیقه جذاً بعید به نظر می رسد. [زیرا در روایات، از ائمه (ع) به عنوان سلطان، کمتر تعبیر شده است] و در اینجا نکته ای است شایان دقت.

۲- موثقه اسماعیل بن فضل هاشمی از امام جعفر صادق (ع) گوید: «از حضرت در باره شخصی پرسش کردم که از سلطان زمین خراج را به چند درهم معلوم یا به طعامی معلوم اجاره کرده، سپس آن را به دیگری اجاره داد، و با کسی که می خواست در آن زراعت نماید شرط نموده که سهم هر کدامشان نصف یا کمتر از نصف یا بیشتر باشد، که برای آن شخص در زمین بعد از زراعت مقداری می ماند آیا آن مقدار که برای او مانده صحیح است؟ حضرت فرمود: آری، در

الارض و اهلها من السلطان» تقریباً مثل قضیه خارجیه باشد یعنی این حکم برای همان زمان امام صادق (ع) که خلفای عباسی و پیش از آن خلفای اموی بودند باشد، چون زمینهای خراج دست سلاطین عصر بوده و بعضی افراد روستاها را از سلطان اجاره می کردند مثلاً سالی صد هزار درهم و بعد به کشاورزها اجاره می دادند و مال الاجاره را که جمع می کردند برای خودشان چیزی در آن می ماند، معلوم می شود ائمه (ع) این عمل که زمینهای خراجیه را بروند از سلاطین جور اجاره کنند در آن شرایط اجاره فرمودند.

دوم: اینکه راوی می خواسته یک قضیه حقیقیه فرضی را بپرسد که اگر حکومت حقی باشد و امام و سلطان عادل باشد که همه شرایط را دارا باشد، آیا می شود از او زمین روستا را اجاره کرد بعد آن را بین کشاورزان تقسیم کرد؟ اگر یادتان باشد در مرسله حماد حضرت موسی بن جعفر (ع) فرض اینکه منابع مالی حکومت اسلام دست پیامبر (ص) و امام عادل باشد می گفتند امام بازکات و خمس و اراضی چکار می کند، یعنی در حقیقت یک سری مسائل فرضی را بیان می کردند. حال اگر این روایت هم مانند آن باشد در این مورد بدرد ما نمی خورد، اما اگر صدر روایت را نگاه کنیم صحبت خراج و ... است که پیدا است امام (ع) می خواهد همان وضع موجود زمان خودشان را بگوید، یعنی همان قضیه خارجیه را نه قضیه حقیقیه فرضی را که قهراً در زمان امویه و عباسیه وجود نداشته. (الف - م. جلسه ۳۶۹ درس)